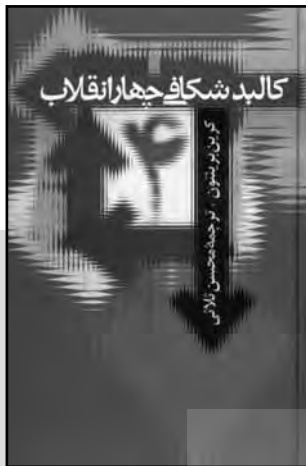


# کالبد شکافی چهار انقلاب



عنوان: کالبد شکافی چهار انقلاب  
 نویسنده: کرین بریتون  
 مترجم: محسن ثلاثی  
 تهران: ۱۳۸۵  
 ناشر: زریاب، ۳۴۱ صفحه  
 مراد حسین الوندی

بر آن نیست که جامعه شناسی کاملی از انقلاب‌ها به عمل آورد. هم چنان که معتقد است؛ یکنواختی‌های ما را نمی‌توان به گونه‌ای کمی بیان کرد و به منظور پیش‌بینی یا نظارت به کارشان برد (ص ۳۰۴) مولف در مقوله‌ی طولانی کتاب تلاشی دارد تا طرح مفهومی خاصی برای بررسی‌های انقلاب بیابد، بنابراین پس از بررسی چند طرح مفهومی و استعاره، طرح مفهومی ارگانیک را برای بررسی خود انتخاب می‌کند؛ زیرا گرچه طرح مفهومی «توازن اجتماعی» سودمندترین طرح برای جامعه‌شناسی انقلاب است ولی برای کالبدشناسی چهار انقلاب معین که تنها قصدش یک تحلیل مقدماتی و رده‌بندی و نظام‌بندی در سطحی از پیچیدگی نسبتاً پایین است، طرح مفهومی ارگانیک که از آسیب‌شناسی وام گرفته شده است، مناسب‌تر است و می‌گوید: ما انقلاب‌ها را همچون نوعی تب می‌انگاریم، شاخص‌های نمودار تب ما، به گونه‌ای آماده به دست می‌آید. در جامعه و در زمان زندگی یک نسل پیش از انفجار انقلاب یعنی در رژیم پیشین، نشانه‌هایی از آشوب آینده به دست خواهد آمد. این نشانه‌ها علائم کاملی نیستند و بیماری زمانی پدیدار می‌شود که این نشانه‌ها به اندازه کافی گسترش یافته باشد. شاید بهتر باشد این نشانه‌ها را نشانه‌های مقدماتی بخوانیم، سپس زمانی فرا می‌رسد که علائم بیماری خود را نمایان می‌سازند و در این جاست که می‌توان گفت تب انقلاب آغاز شده است. این جریان به تدریج و با یک رشته پیشرفت و پیسرفت به یک بحران می‌انجامد که غالباً با نوعی هیجان شدید همراه است که در آن شورش‌ترین انقلابیان فرمانروایی را به دست می‌گیرند و دوره وحشت حاکم می‌شود. پس از این بحران دوره بهبودی آغاز می‌شود. سرانجام تب به پایان می‌رسد و مریض دوباره خودش می‌شود. اما بی‌گمان با همه

کرین بریتون (۱۹۲۳-۱۹۸۹) استاد تاریخ دانشگاه‌هاروارد و عضو انجمن تاریخ آمریکا کالبد شکافی چهار انقلاب بزرگ دنیا (انگلیس ۱۶۴۰ و دنباله‌ی آن ۱۶۸۸، انقلاب آمریکا، انقلاب فرانسه و انقلاب کبیر روسیه ۱۹۱۷) را به انگیزه‌ی به دست آوردن برخی تخمین‌ها از یکنواختی‌ها (همسانی‌هایی) که می‌توان در سیر چهار انقلاب پیروزمند در دولت‌های جدید یافت، به رشته‌ی تحریر کشیده و محسن ثلاثی آن را به فارسی برگردانده است. مؤلف معتقد است که از بررسی این انقلاب‌ها سه نتیجه‌ی عمده می‌توان بیرون کشید: نخست این که با وجود تفاوت‌های انکارناپذیر و برجسته، این انقلاب‌ها برخی یکنواختی‌های ساده را از آن گونه که کوشیده‌ایم تحت طرح مفهومی تب و بحران مطرح سازیم، نشان می‌دهند؛ دوم این که بوری، ضرورت مطالعه‌ی کردارها و گفتارهای انسان را بدون تصویر این که میان این دو همیشه یک ارتباط ساده و منطقی وجود دارد. به دولتی نشان نمی‌دهد؛ زیرا در سراسر مسیر این انقلاب‌ها و به ویژه در دوران بحرانی‌شان، بارها نشان داده شده است که انسان‌ها در گفتار چیزی می‌گویند و در کردار چیزی دیگری انجام می‌دهند، سوم این که بررسی این انقلاب‌ها نشان می‌دهند که انسان‌ها عموماً بسی کارها می‌توانند انجام دهند، اما به هیچ روی نمی‌توانند خوی‌ها و احساسات و تمایلات شرعی را با شتاب دگرگون سازند و کوشش‌های تندروها برای تحقق این دگرگونی به وسیله‌ی قانون و ارباب و ترغیب توفیق نمی‌یابند و دوره‌ی نقاهت انقلاب‌ها، عادات و احساسات و تمایلات بشری را به گونه‌ای نه چندان دگرگون شده به جای خودشان باز می‌گرداند (ص ۳۰۵)

بریتون صرفاً کوشیده است تا برخی یکنواختی‌ها را توصیف کند و

۱۳. در همه‌ی جوامع مورد بررسی چنین می‌نماید که خاطره‌ی انقلاب بزرگ از طریق اعمالی که نقش اساسی در پیش برد امور یک دولت ملی دارند، تقدیس می‌شود.

۱۴. جستجوی عدالت اجتماعی در میانه‌ی سده‌ی بیستم، نتیجه‌ی انقلاب‌های مورد بررسی ما است.

۱۵. همه‌ی این جوامع پیش از فرا رسیدن انقلاب، در مجموع از نظر اقتصادی رشد داشتند و جنبش‌های انقلابی، ریشه در احساس تقید و بیزاری دارند تا احساس یک ستم دیدگی شدید.

۱۶. به نظر می‌رسد که انقلاب نه در زمانی که طبقات اجتماعی سخت از هم دورند، بلکه بیشتر زمانی رخ می‌دهد که این طبقات تا اندازه‌ی قابل توجهی به هم نزدیک می‌شوند.

۱۷. در جوامع ماقبل انقلابی، آن چه تغییر بیعت روشنفکرانش می‌خوانند وجود دارد. این از برخی جهات موثرترین نشانه‌ی مقدماتی انقلاب است.

۱۸. ماشین حکومت، تا حدی به خاطر غفلت و تا اندازه‌ای به خاطر عدم توفیق در دگرگون ساختن نهادهای پیشین و نیز به دلیل روبرویی با شرایط جدید، به وضوح ناکار است.

۱۹. طبقه حاکم پیشین به خود بی‌اعتماد می‌شود و در نتیجه، روشنفکر و انسان دوست شده و به سوی گروه‌های مهاجم رو می‌آورد.

۲۰. در هر چهار مورد، ناکارایی کاربرد زور این حکومت‌ها بیشتر از ورزیدگی مخالفان حکومت‌ها در کاربرد زور آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۲۱. در این انقلاب‌ها، قدرت با خشونت یا دست‌کم با روش‌های غیر قانونی از راست به چپ انتقال می‌یابد، تا آن که در دوره‌ی بحرانی، ریشه‌گرایان تندرو یا انقلابیان کامل به قدرت می‌رسند.

۲۲. وجود فشار نیرومندی در جهت یک حکومت متمرکز نیرومند، یعنی همان حکومتی که میانه‌روها معمولاً توانایی برپایی آن را ندارند، در به قدرت رسیدن تندروها کمک می‌کند، حال آن که تندروها با انضباطشان، نفرت از اقدامات نیمه‌کاره، اشتیاق به اتخاذ تصمیم‌های قاطع و وارستگی از وسواس‌های آزادی‌خواهانه، کاملاً شایسته و خواهان تمرکز هستند.

۲۳. دسته‌ی کوچک انقلابیان خشن که هسته‌ی اصلی اعمال دوره‌ی وحشت از آنها ساخته می‌شود، چنان رفتار می‌کنند که انسان‌ها، پیش از آن تحت نفوذ اعتماد فعال مذهبی رفتار می‌کردند.

۲۴. استقلال طلبان، ژاکوبین‌ها و بلشویک‌ها همگی در پی آن بودند تا همه‌ی فعالیت‌های بشری را بر روی زمین بایک الگوی آرمانی سازگار سازند. الگوی‌های آنها، ریاضت‌کشی و پرهیز از گناه کوچک و بزرگ است که در آیین‌های اخلاقی مسیحی مرسوم است.

۲۵. بی‌گمان هیچ یک از انقلاب‌های ما کاملاً به مرگ تمدن و

این‌ها به کلی آدم دیگری نمی‌شود، زیرا جوامعی که دور کامل انقلاب را دیده‌اند شاید از برخی جهات با این تجربه نیرومندتر می‌شوند، اما به هیچ روی به گونه‌ای کاملاً باز ساخته پدیدار نخواهند شد. (ص ۱۸)

البته نگرانی مؤلف از انتخاب این طرح این است که ممکن است چنین به نماید که او می‌خواهد از راه مقایسه انقلاب‌ها با بیماری، آن را مورد لعن قرار دهد. ولی خود را چنین متقاعد می‌کند که؛ از نظر زیست‌شناسی، تب نه تنها چیز بدی نیست بلکه خوب هم هست؛ زیرا میکروب ما را از بین می‌برد.

در نهایت آنچه از بررسی چهار انقلاب بزرگ مورد بررسی برینتون به دست می‌آید، اجمالاً از این قرار است؛

۱. نهادها و قوانین عادات دیگر به وسیله انقلاب‌ها در دراز مدت و به گونه‌ای جزئی دست خوش دگرگونی شدند.

۲. انقلاب از نظر سیاسی به وخیم‌ترین ناهنجاری‌ها و ناکارایی‌های رژیم پیشین پایان می‌دهد.

۳. انقلاب دست کم برای یک مدت زمانی، آن نوع کشمکش داخلی را که حاکمیت دوگانه پدید آورده بود، از میان برمی‌دارد.

۴. همه این انقلاب‌ها به نام آزادی برپا شده بودند و همگی علیه خودکامگی اقلیت و به سود فرمانروایی اکثریت جهت گرفته بودند.

۵. همه این انقلاب‌ها انتقال دارایی از راه مصادره یا فروش تحمیلی را در مقیاس وسیع به خود دیدند.

۶. همه این انقلاب‌ها سقوط یک طبقه حاکم و جانشینی طبقه حاکم دیگری را به خود دیدند.

۷. همه این انقلاب‌ها با درخواست مشخص و عینی لغو بی‌نواهی و تقسیم برابر ثروت توأم بودند.

۸. در هر چهار انقلاب، قدرت اقتصادی دست به دست گشت و یک «طبقه‌ی حاکم» با ترکیب نو رهبری زندگی اقتصادی و نیز سیاسی جامعه را در دست گرفت.

۹. دگرگونی‌های عملی‌ای که انقلاب‌ها به بار آوردند از همه ناچیزترند. زیرا رفتار انسان‌ها در برخی از جهات مهم، چنان با کندی دگرگون می‌شود که با دگرگونی‌های زمین‌شناسی قابل مقایسه است.

۱۰. سرشت بشر، دگرگونی نمی‌پذیرد. بسیار مطلق است اما چنین می‌نماید که انقلاب‌های ما اثر پایدار ناچیزی بر امور کوچک ولی مهم زندگی توده‌ی مردم گذاشته‌اند.

۱۱. انقلاب‌ها از بسیاری از جهات اذهان بشر را کامل‌تر از خوی‌هایشان دگرگون ساخته‌اند.

۱۲. این انقلاب‌ها، پیش‌ایده‌ها و شعارهای روزهای نخست را از دست می‌دهند. آن‌ها در انجام معجزه ضروری آشتی دادن مردان بلند پرواز با شکست اساسی آرزوهایشان در جهت فرو کشیدن عرش بر روی زمین، توفیق یافتند.

فرهنگ نینجامیده‌اند.

۲۶. انقلاب‌های ما بر آن رشته‌هایی از شبکه‌ی کنش‌های متقابل بشری که می‌توان به عنوان قانون، خدانشناسی، مابعدالطبیعه و آیین اخلاقی مجزایشان ساخت، افزونه‌های عظیم و با ارزشی افزودند.

### ارزیابی

با این وجود، گرچه مؤلف کوشیده است با بی‌طرفی کامل به بررسی انقلابات چهارگانه بپردازد، ولی پس گفتار پایانی با لحنی جانب‌دارانه، خصلت‌ها و ویژگی‌های جامعه‌ی آمریکا را ملتی استوار و برخوردار از تنعم و وارث مقامی می‌داند که بریتانیای سده نوزدهم واجد آن بود؛ یعنی رهبری نظام درجه بندی شده‌ی بین‌المللی و معتقد است که بعید است گروه‌های وسیع انسان‌هایی که به اندازه‌ی کافی می‌خورند، می‌پوشند، سرگرمی و مسکن دارند، خود را درگیر یک انقلاب کنند. (ص ۳۱۴)

او در بیان نظرات آمریکائیان متوسط در واکنش نسبت به انقلاب جهانی می‌گوید: آمریکائیان علیه قدرت‌های، امپریالیستی پیشین هستند و از مردمان استعمارزده‌ایی هواداری می‌کنند که بر حاکمانشان شورش کردند. آنها در مجموع از ستم‌دیدگان هواداری می‌کنند، مگر این‌که آن ستم‌دیدگان بخواهند علیه آنها جبهه بگیرند. آمریکائیان به راستی به دموکراسی باور دارند. چندان که فکر می‌کنند حق دارند دموکراسی را به شیوه‌ی خودشان تعریف کنند و دوست دارند بیند مردم دیگر جهان نیز چون آنها عمل کنند. (ص ۳۱۰)

به هر روی اگر اشاره‌های ظن‌آمیز مطالب بالا را با مسامحه از سر بگذرانیم، در واقع نمی‌توان او را فردی انقلاب‌دوست یا انقلاب‌پسند معرفی کرد گرچه در سراسر کتاب کوشیده است تا نظرات مخالفان و موافقان انقلاب‌ها را بدون موضع‌گیری و ارزش‌گذاری تبیین کند ولی از آنجایی که این کتاب مجموعه‌ای از سخنرانی‌هایی است که مؤلف به مناسبت‌های مختلف بیان کرده است، بدون در نظر گرفتن مخاطبان، تحلیل و نقد آن کمی با تأهل همراه خواهد بود. این کتاب فاقد مقدمه‌ی مترجم است. ضمن این‌که در ویراستاری فنی و استفاده از رسم‌الخط معیار نیز کاستی‌هایی دارد که عدم فصل‌بندی منسجم کتاب، قابلیت روایی و شیوایی آن را زیر سؤال می‌برد.

شاید بتوان گفت فصل آخر کتاب که همان چکیده‌ی آن است، کافی و وافی به مقصود مؤلف است و بقیه‌ی فصول، مثال‌ها و نمونه‌هایی است که جهت اثبات نظرات مؤلف مستند شده است و این خود می‌تواند تا حدی، نقطه‌ی قدرت کتاب محسوب شود.

مؤلف در ارائه‌ی تعریف دقیقی از واژه‌ی انقلاب ناکام می‌نماید؛ لذا تعاریفی کاربردی و عملیاتی از «صنعت انقلابی» برای نشان دادن رشته‌ی متغیری از دگرگونی‌ها به کار می‌برد. در نهایت در صورتی که مؤلف همسانی‌ها و تفاوت‌های چهار انقلاب مورد نظر

را دسته‌بندی کرده و اشاره‌ای هم به انقلاب‌های دیگر آسیا و آفریقا و حتی انقلاب‌هایی که متأثر از این چهار انقلاب بزرگ بود می‌کرد، کتاب به مراتب پر بارتر از این بود.

فره‌ی کتاب شناسی پایانی و پاورقی‌ها که ناشی از استفاده‌ی بهینه از نقطه نظرات اندیشمندان علوم اجتماعی و انسانی و هم چنین فلاسفه است، از نقاط مثبت کتاب است.

استفاده از جملات مطول، ضمایر سوم شخص مفرد به جای سوم شخص جمع (ص ۳) و رسم الخط نامناسب مانند (کشوری، بیطرفی و...) عدم استفاده درست واژه‌های معادل فارسی در ترجمه (نظام‌مندی ترجمه Systematization) جابه‌جایی متن و پاورقی (ص ۸)، آغازشدن جمله با قید به جای فاعل (ص ۱۲) و... را می‌توان از ضعف‌های ترجمه‌ی کتاب به‌شمار آورد.

گرچه مؤلف بررسی چهار انقلاب مذکور را صرفاً توصیفی می‌داند ولی شواهد در گفتار پایانی نشان می‌دهد که هدف نویسنده، اطمینان دادن به جامعه‌ی آمریکا است که از رخداد یک انقلاب در امان خواهند بود و پیشنهادهایی ارائه می‌دهد که بیشتر به اعلامیه‌ی سیاسی شبیه است تا یک توصیف علمی، ما نمی‌توانیم این رشته‌های «انقلاب‌های فزونی توقعات» را متوقف سازیم، شدت عمل انقلاب‌ها را بکاهیم و آن را به مسیر و دموکراسی راستین بکشانیم. اما می‌توانیم از خطاهایی چون رویداد «خلیج خوک‌ها» پرهیز کنیم. ما نمی‌توانیم خود را در مقام رهبری چنین انقلاب‌هایی قرار دهیم؛ اما می‌توانیم از سیاست کنونی شکم سیر ساختن توده‌های بیدار شده، به ویژه روشنفکران بیدار شده‌ی آسیا و آفریقا و از سیاست کجدار و مریز با افندی‌های قدیمی و یا طبقات دارا پرهیز کنیم. (ص ۳۱۵)

جای هیچ گونه تردیدی نیست که این‌گونه موضع‌گیری‌ها و بیانیه صادرکردن‌ها، محتوای کتاب را از حالت توصیفی که مدعای مؤلف است، خارج می‌کند.

از همه مهم‌تر این‌که مؤلف با آن مقدمه‌ی مطول به درستی مشخص نکرده که چرا این چهار انقلاب را برای بررسی انتخاب کرده است.

علیرغم این‌که می‌گوید: انقلاب‌ها را نمی‌توان بدون واژه‌ی «عدل» و احساسات بر انگیخته از آن تبیین کرد (ص ۳۹). نحیف‌ترین مباحث کتاب، موضوع عدالت‌خواهی و کاملاً خاستگاه‌های ایدئولوژیک این انقلاب‌ها است.